

## A review of scientific theology from the point of view of Arthur Peacocke

**Javad Gholipour** (Corresponding Author)

PhD graduate in Islamic Theology from the Imam Khomeini Educational and Research Institute, Qom.  
[gh.javad1392@gmail.com](mailto:gh.javad1392@gmail.com)



Use your device to scan  
and read the article online

**Citation** Javad Gholipour. [A review of scientific theology from the point of view of Arthur Peacocke (Persian)]. [QABASAT \(A Quarterly Journal on Philosophy of Religion and New Theology\)](#). 2024; 29 (112): 149-178

 [10.22034/qabasat.2024.2010267.2235](https://doi.org/10.22034/qabasat.2024.2010267.2235)

Received: 23 September 2023 , Accepted: 30 July 2024 .

### Abstract

Scientific theology is one of the new trends in Christian theology, which believes that the only way out of theological challenges is to get help from science. British theologian and biochemist Arthur Peacocke is one of the thinkers who presented a plan for scientific theology, and the main issue of this paper is what are the characteristics of scientific theology from his point of view and what are the criticisms of it. To answer this problem, the descriptive-analytical method is used and the purpose of such discussions is to be able to benefit from the experiences that Christian theologians have had against new theological challenges. Referring to Peacocke's works makes it clear that his scientific theology is mainly based on scientific findings and from his point of view, theological beliefs should be reviewed in the light of scientific findings. He also uses the inference of the best explanation as a method and realism as the basis of science in theology to reach intersubjective and scientific theology. One of the problems of Peacocke's scientific theology is that scientific findings are not certain and stable, and tying theology to them will result in fleeting theology, which will not be desirable. This problem is even related to the use of reasoning and scientific basis.

### Keywords

Scientific Theology, Arthur Peacocke, Science and Religion, Realism, Inference of the Best Explanation.







# بررسی الهیات علمی از دیدگاه آرتور پیکاک

جواد قلی پور (نویسنده مسئول)

دانش آموخته دکتری کلام اسلامی موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره) قم.  
 gh.javad1392@gmail.com



**Citation** Javad Gholipour. [A review of scientific theology from the point of view of Arthur Peacocke (Persian)]. *QABASAT (A Quarterly Journal on Philosophy of Religion and New Theology)*. 2024; 29 (112): 149-178

[10.22034/qabasat.2024.2010267.2235](https://doi.org/10.22034/qabasat.2024.2010267.2235)

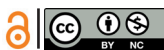
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۰۹

## چکیده

الهیات علمی یکی از گرایش‌های جدید در الهیات مسیحی است که تنها راه برون‌رفت از چالش‌های الهیاتی را مددگرفتن از علم می‌داند. آرتور پیکاک الهی‌دانان و زیست‌شیمی‌دان بریتانیایی از جمله متفکرانی است که طرحی را برای الهیات علمی ارائه داده است. مسئله اصلی نوشتار حاضر این است که الهیات علمی از دیدگاه او چه ویژگی‌هایی داشته و چه نقدهایی بر آن وارد است. برای پاسخ به این مسئله از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده و هدف از طرح چنین بحث‌هایی این است که بتوان از تجاری‌سازی که الهی‌دانان مسیحی در برابر چالش‌های جدید الهیات داشته‌اند، بهره برد. مراجعه به آثار پیکاک روشن می‌کند که الهیات علمی او عمدتاً بر یافته‌های علمی تکیه داشته، از نگاه او، باورهای الهیاتی باید در پرتو یافته‌های علمی بازبینی شوند. وی همچنین از استنتاج بهترین تبیین به عنوان روش و از واقع‌گرایی به عنوان مبنای علم در الهیات استفاده می‌کند تا به الهیات بین‌الذہانی علمی برسد. یکی از اشکالات الهیات علمی پیکاک این است که یافته‌های علمی قطعیت و ثبات نداشته، گره‌زدن زلف الهیات به آنها، الهیاتی‌زودگذر را ثمر خواهد داد که مطلوب نخواهد بود. این اشکال حتی به بهره‌گیری از استدلال و مبنای علمی نیز وارد است.

## واژگان کلیدی

الهیات علمی، آرتور پیکاک، علم و دین، واقع‌گرایی، استنتاج بهترین تبیین.



## مقدمه

الهیات مسیحی در طول تاریخ فراز و فرودهایی را از سر گذرانده است. این الهیات در هر دوره‌ای با توجه به دستگاه‌های معرفتی و فکری که در دسترس داشته و همچنین چالش‌هایی که آن را تهدید می‌کرد، گاه برای اثبات عقلانیت خود از فلسفه افلاطونی بهره برده و گاه برای ارائه یک نظام منسجم فلسفی، دست به دامان فلسفه ارسطویی شده است. اما شاید نتوان هیچ برهه‌ای از الهیات مسیحی را یافت که همچون دوره جدید با بحران‌های جدی مواجه شده باشد. با آغاز دورهٔ رنسانس و افول مرجعیت‌های فکری سابق و به‌ویژه مرجعیت‌های قرون وسطایی، زمینه حملات گسترده‌ای بر مسیحیت و الهیات مسیحی فراهم آمد و الهی‌دانان نیز به هر طریقی در صدد دفاع از الهیات مسیحی برآمدند. یکی از دستگاه‌هایی که در دوره معاصر نظر خیلی‌ها را برای دفاع از الهیات به خود جلب کرد، علم بود. الهی‌دانان به جای فلسفه‌های سنتی چشم امید به علمی داشتند که تأثیر شگرفی در فرهنگ جدید غربی داشت. از نگاه آنها فلسفه جایگاه ممتازی را که در دوره‌های پیشین داشت، از دست داده و دیگر نمی‌توان همچون دوره آبا از فلسفه افلاطونی یا قرون وسطی از فلسفه ارسطویی به عنوان همکار الهیات استفاده کرد. برای آنکه بتوان از الهیات در برابر چالش‌ها دفاع کرد، چاره‌ای جز بهره‌گیری از علم نیست و تلاش آنها برای ارائه دستگاهی نظام‌مند برای الهیات، شاخه جدیدی از الهیات را به بار آورد که امروزه «الهیات علمی» نام دارد. الهی‌دانان بسیاری وارد این فضا شده، مدلی را برای الهیات علمی ارائه دادند. یکی مهم‌ترین الهی‌دانانی آرتور رابرت پیکاک (۱۹۲۴ - ۲۰۰۶م)، الهی‌دان، زیست‌شیمی‌دان و کشیش بریتانیایی است. او در کنار جان پوکینگهورن و ایان باربور، یکی از سه «دانشمند-الهی‌دان» مشهور است و بسیاری او را متفکری می‌دانستند که علم و الهیات مسیحی را درهم آمیخته است (Smedes, 2012, p.589). پیکاک مساهمت ماندگاری در بحث رابطه

علم و دین داشته که یکی از آنها مدیریت مؤسسات و نهادهای علمی چون «مرکز ایان رمزی» (Ian Ramsey Center) در آکسفورد و «جامعه اروپایی مطالعه علم و الهیات» (European Society for the Study of Science and Theology) بود (Barbour, 2008, p.89-102). وی بیش از ۲۰۰ مقاله و کتاب تدوین نموده که برخی از آنها برنده جوایزی از جمله جایزه تمپلتون شده است (Smedes, 2012, p.589). پیکاک با تکیه بر مهارتی که در زمینه علم و دین داشته، طرحی را درباره الهیات ارائه داده است و از این رو می‌توان او را در کنار افراد دیگری چون توماس اف. تورانس، آلیستر مک‌گراث که طرحی برای الهیات علمی ارائه داده‌اند، قرار داد.

او در آثار متعددی به طرح الهیاتی علمی پرداخته که کتاب از علم تا خدا؛ غایت کاوش‌های بشر (Paths from science towards God: The end of all our exploring in Theology for a sci-) و الهیات در عصر علم (Theology for a sci-) (entific age) از آثار برجسته او در این زمینه است؛ همچنین در مقالاتی چون «علم و آینده الهیات» (Science and the future of theology)، «غایت کاوش‌های ما در علم و الهیات» (The End of all our Exploring in Science and Theology) و «زیست‌شناسی و الهیات تکامل» (Biol-ogy and a Theology of Evolution) به صورت پراکنده به آن بحث پرداخته است. مسئله این نوشتار آن است که الهیات علمی از دیدگاه آرتور پیکاک چه ویژگی‌هایی دارد و بر دیدگاه او چه نقدهایی وارد است. در این نوشتار سعی شده است طرح الهیات علمی پیکاک که به صورت پراکنده در آثار او آمده، در یک قالب واحد صورت‌بندی و ارائه شود که تمام ابعاد آن وضوح یابد و سپس با یک بررسی انتقادی، نقاط ضعف آن نمایان گردد. اهمیت طرح چنین مباحثی از آن جهت است که بتوانیم از تجارب الهی‌دانان مسیحی که پیشگام مواجهه با چالش‌های جدید نسبت به دین و الهیات بودند، آشنا شده و استفاده کنیم. با جست‌وجویی که صورت گرفت، در

زبان فارسی اثری که الهیات علمی پیکاک و نقد آن بپردازد، یافت نشد و در زبان انگلیسی نیز صرفاً مقالاتی وجود دارد که به طرح برخی از دیدگاه‌های پیکاک در رابطه با چگونگی تعامل علم و دین پرداخته و سپس آن را نقد کرده‌اند. رابرت جان راسل در مقاله «دیدگاه الهیاتی- علمی آرتور پیکاک» (The theological-scientific vision of Arthur Peacocke) به برخی مباحث او در رابطه با باورهای جدید پیکاک نسبت به باور خدا پرداخته و سپس آنها را نقد می‌کند و در این مقاله نیز به الهیات علمی پیکاک توجه نشده و صرفاً به برخی نتایج دیدگاه او درباره خدا اشاره شده است. ویتور وستل (Vitor vesthelle) نیز در مقاله «بی‌شرمی الهیاتی؛ پاسخی به آرتور پیکاک و دیوید پیلین» (theological Shamelessness: a response to Arthur Peacocke and, David A. Pailin) به برخی دیدگاه‌های او در رابطه علم و دین پرداخته است. نکته مهم این است که هیچ یک از مقالات مذکور مستقلاً به طرح الهیات علمی او نپرداخته، صرفاً درگیر برخی دیدگاه‌های او شده‌اند که زمینه‌ساز طرح الهیات علمی اوست. این نوشتار در دو بخش تنظیم شده است که در بخش اول به تبیین الهیات علمی پیکاک خواهیم پرداخت و در بخش دوم آن را بررسی خواهیم نمود.

## ۱. رابطه علم و دین از دیدگاه پیکاک

بررسی رابطه علم و دین یکی از دغدغه‌های اصلی پیکاک است (پیکاک، ۱۳۹۷، ص ۹-۱۰)؛ از طرفی الهیات علمی نیز بدون توجه به رابطه علم و دین امکان‌پذیر نخواهد بود؛ زیرا اگر کسی در این بحث به تعارض علم و دین یا استقلال باور داشته باشد، دیگر جایی برای طرح الهیات علمی وجود نخواهد بود. در بحث رابطه علم و دین، دیدگاه‌های متعددی مطرح شده و برخی پژوهشگران کوشیده‌اند آنها را به نحوی دسته‌بندی کنند که هیچ یک از دیدگاه‌ها از قلم نیفتد (Stenmark, 2010, pp.278-295). یکی

از دیدگاه‌هایی که از دیرباز در رابطه علم و دین طرح شده، دیدگاه تعارض است؛ به این معنا که علم و دین در جنگ و نزاع دائمی با یکدیگرند. پیکاک این دیدگاه را اسطوره‌ای می‌داند که میان مسیحیت و علوم طبیعی فاصله ایجاد کرده و علوم طبیعی را دشمن یا دست کم مخرب ایمان مسیحی می‌داند. از نگاه او این دیدگاه تضعیف‌کننده فرهنگ بشری است و باعث ضعف حیات شخصی و معنوی نسل‌هایی می‌شود که به آن باور دارند (Peacocke, 1993, p.viii-ix). برخی از پیروان «ماتریالیسم علمی» (sci-entific imperialism) با پذیرش چنین دیدگاهی، بر این باورند که حل مشکلات بشر فقط از علم ساخته است و از دست دین کاری بر نمی‌آید. به نظر پیکاک این دیدگاه منجر به نابودی انسان می‌شود و اساساً ظنین واقعی صدای علم را نه در این دیدگاه، بلکه باید در کار اندیشمندانی شنید که هیچ تعارضی میان آنها نمی‌بینند و هم در عرصه علمی مشغول‌اند و هم نگاه خدا‌باورانه دارند (پیکاک، ۱۳۹۷، ص ۲۴-۲۷).

پیکاک دیدگاه «تعامل علم و دین» یا گفت‌وگوی آنها را نیز صواب نمی‌داند؛ زیرا این دیدگاه از مدل «پل» استفاده می‌کند؛ یعنی میان علم و دین پلی وجود دارد که آنها را به هم متصل کرده و به وسیله آن با هم در دادوستد هستند. ناصواب بودن این دیدگاه از این روست که در عصر روشنگری باور بر این بود که پایه‌های علمی پل به اندازه کافی محکم و استوارند؛ لکن پایه‌های الهیاتی آن، مبنای استواری ندارند؛ چراکه در آن زمان دنیای غرب الهیات را به سبب ابتنا بر مرجعیت کلیسا، فاقد عقلانیت می‌دانست (همان، ص ۴۰-۴۱). از نگاه پیکاک دیدگاه درست در رابطه علم و دین اتحاد و یکپارچگی آنهاست؛ امروزه دیگر گریزی از این نیست که باید علم و دین به صورتی تفکیک‌ناپذیر، در یک فعالیت عام انسانی در جست‌وجوی وضوح و معنا برای انسان باشند. در این صورت هر یک از آنها فرصت و چالش‌هایی را برای همکاری به وجود می‌آورد که به تدریج

سودمند خواهند بود؛ از این رو علم و دین برای زندگی انسان ضروری است و برای اینکه آنها بتوانند انسان را یاری کنند، باید با هم متحد شوند. پیکاک در نهایت برای نشان دادن وحدت علم و دین، دیدگاه‌های واحد و مشترکی را که هر دوی آنها ارائه می‌دهند، برمی‌شمارد که برخی از آنها چنین‌اند:

تلقی وحدت روان‌تنی (Psychosomatic) از شخص انسان در علم و در دین؛

وحدت ایده‌های زیست‌شناسی تکاملی با تلقی از خدا به عنوان خالق حال (immanent) و همیشه فعال؛  
 هماهنگی دیدگاه اخترفیزیک و کیهان‌شناسی درباره منشأ جهان با آموزه یهودی - مسیحی خلقت (Peacocke, 1993, p.8).

## ۲. انگیزه پیکاک از طرح الهیات علمی

ارائه طرحی جدید برای الهیات، از احساس نیازی برخاسته است که در هر الهی‌دانی چون پیکاک وجود داشته است؛ اما سؤال این است که چه چیزی پیکاک را به ارائه یک طرح جدید کشانده است؟ برای یافتن پاسخ باید با سرگذشت الهیات مسیحی در دوره مدرن و پست‌مدرن آشنا شویم. در دوره مدرن، حوادثی در غرب روی داد که باعث شد بسیاری از باورهای دینی با چالش روبه‌رو شوند و الهیات به عنوان علمی که داعیه‌دار دفاع و تبیین باورهای دینی بود، با چالش عدم عقلانیت مواجه شد. آنچه باعث شد پیکاک طرح جدیدی را برای الهیات دراندازد، دغدغه او نسبت به عقلانیت الهیات است؛ چراکه در گذشته، عقلانیت الهیات مبتنی بر متون دینی و مرجعیت کلیسا بود و از نگاه او، چنین عقلانیت منزوی‌شده‌ای توان اقناع افراد خارج از جامعه مسیحی را نداشت (Peacocke, 1993, pp.32-34). به همین سبب وقتی الهیات در قرن بیستم بر اساس معیار پژوهش‌های عقلانی مدرن که تحت تأثیر معیارهای

روشنگری بود، ارزیابی گردید، از پس آن برنیامد و فاقد عقلانیت تشخیص داده شد. البته با ورود به دوره پست‌مدرن، فضای عقلانی دگرگون شد و الهیات در کنار دیگر گفتمان‌هایی چون نظام‌های متافیزیکی و علوم تجربی پذیرفته شد؛ لکن نگرش پست‌مدرن نیز معضل دیگری را برای الهیات رقم زد؛ چراکه متفکران پست‌مدرن باور داشتند الهیات از واقعیت خارجی گزارش نمی‌دهد و بدین سبب آنها الهیات را از محتوای حقیقی خود تهی کرده و گزاره‌های الهیاتی را صرفاً برساخت اجتماعی معرفی می‌کردند و درنهایت از نگاه آنان، الهیات با نوعی نسبی‌گرایی همراه می‌شد (Peacocke, 1993, pp.21-22). بنابراین با توجه به سرگذشت الهیات در چند سده اخیر، انگیزه و هدف پیکاک از ارائه طرح الهیات علمی آن است که او می‌کوشد از الهیات هم در برابر هجمه‌هایی که از سوی معیارهای روشنگری بر الهیات وارد شده، دفاع کند و هم چالش‌هایی را که نگرش‌های پست‌مدرن متوجه الهیات کرده‌اند، رفع نماید (پیکاک، ۱۳۹۷، صص ۲۸، ۴۳ و ۵۷-۵۹).

### ۳. الهیات علمی از دیدگاه پیکاک

طرحی که پیکاک برای الهیات ارائه می‌دهد، در واقع بازنگری الهیات سنتی در پرتو روش‌ها، مبانی و یافته‌های علم است؛ از نگاه او، امروزه علم اعتبار بی‌قید و شرطی دارد و اگر الهیات بخواهد در جهان امروز به عنوان علمی مؤثر قلمداد شود، چاره‌ای جز این ندارد که با جهان‌بینی فراگیری که به وسیله علوم جدید به وجود آمده، ارتباط برقرار کند و پذیرای یافته‌های جدید علمی باشد و در این صورت، الهیات آن جایگاهی را که علم در کشف واقعیت کسب کرده، به دست خواهد آورد (Peacocke, 2001, p.133). از نگاه او، الهیاتی سنتی که سابقاً یا بر مرجعیت کتاب مقدس و کلیسا استوار بود یا بر فلسفه‌های سنتی، نمی‌تواند الهیات بین‌الذلهانی و قابل قبول برای غیرمسیحیان ارائه دهد؛ چراکه اعتبار کتاب مقدس و کلیسا از بین رفته و

فلسفه نیز به سبب آنکه بر باورهای پیشینی تکیه دارد، نتیجه رضایت بخشی ندارد (Peacocke, 2001, pp.32-33). بنابراین اصطلاح «الهیات علمی» شاید بیش از هر طرح الهیاتی دیگر، زینده طرح الهیاتی پیکاک باشد. برای تبیین الهیات علمی پیکاک می‌توان اقدامات او را در دو مرحله خلاصه کرد: در یک مرحله او تأکید می‌ورزد که باید الهیات از روش‌ها و رویکردهایی که ضامن کامیابی شناخت علمی است، بهره‌بردار و از این جهت الهیات نیز می‌تواند علمی بودن خود را تضمین کند؛ این مرحله را می‌توان مرحله شباهت صوری الهیات به علم دانست؛ لکن آنچه اهمیت بیشتری برای او دارد، مرحله دوم است که بر اساس آن، باید محتوای شناخت الهیاتی نیز با یافته‌های علمی بازبینی کند.

#### الف) مرحله صوری الهیات علمی

نکته‌ای که پیش از ورود به بحث لازم است یادآوری شود، این است که پیکاک نیز همچون دیگر پژوهشگران، به جایگاه ممتاز علم در فرهنگ غربی اذعان داشته، معتقد است حتی علم در روش‌های جست‌وجوی معنویت نیز در ۱۵۰ سال اخیر تحولات عمیقی ایجاد کرده است. از سوی دیگر با توجه به آنکه توانایی‌های عقلی، اخلاقی و معنوی انسان جدای از هم نیستند، می‌توان از هر آنچه باعث توفیق علم شده، در الهیات نیز بهره‌برد. پیکاک خود به تأثیر صوری و محتوایی علم بر الهیات اشاره کرده و معتقد است باید هم تأثیر صوری و هم تأثیر محتوایی را که محصول جهان‌بینی علمی است، در الهیات مورد توجه قرار داد (Peacocke, 2001, p.18). در این بخش به مرحله صوری الهیات علمی یعنی بهره‌گیری او از واقع‌گرایی و استنتاج بهترین تبیین خواهیم پرداخت.

#### ۱) الهیات و واقع‌گرایی علمی

یکی از مسائلی که از دیرباز ذهن فیلسوفان علم را به خود مشغول کرده، این است که آیا مفاهیم و نظریات علمی از واقعیت مستقل از انسان حکایت

دارند یا خیر؟ به تعبیر دیگر آیا مفاهیم و نظریات علمی محصول مواجهه اندیشمند با جهان خارج است یا صرفاً برساخت جامعه علمی است و ارتباطی با واقعیت خارجی ندارد؟ در پاسخ به این مسئله دیدگاه‌های متعددی طرح شده که واقع‌گرایی، ابزارگرایی و رویکردهای پست‌مدرن از جمله آنها هستند (mcgrath, 2004, pp.129-134). «واقع‌گرایی» دیدگاهی است که وجود جهان مستقل از تمام شئون انسانی چون تفکر، دلهره، اشتیاق و غیره را می‌پذیرد. بر اساس این دیدگاه، ذهن انسان تا حدی می‌تواند با جهان مستقل مواجه شده، آن را فهم و عرضه کند (mc-grath, 2002, p.126). امروزه واقع‌گرایی در عرصه علمی گوی سبقت را از دیگر رقبا ربوده است و اساساً برخی پژوهشگران نتیجه‌بخش بودن نظریات علمی را در گرو واقع‌گرایی آن می‌دانند. از نگاه آنان اگر علم واقع‌گرا نباشد، تنها تبیین برای توفیق نظریات علمی، معجزه‌بودن آنها خواهد بود؛ یعنی موفقیت‌های روزافزون علم فقط با واقع‌گرایی علم قابل تبیین است و در غیر این صورت هر آینه توفیق علم باید یک معجزه می‌بود (Putnam, 1982, pp.195-200).

پیکاک نیز هم‌صدا با نگرش پیش‌گفته، معتقد است اندیشمندان در فعالیت علمی خود در حال کشف واقعیتی مستقل از خودشان‌اند؛ علم ماهیت، ساختار و فرایندهای جهان طبیعی را آشکار می‌کند نه آنکه یافته‌های آن بدون هیچ‌گونه ارتباطی با واقعیت خارجی، توسط اندیشمند ساخته شده باشد. از نگاه پیکاک رویکردهای پست‌مدرن تهدید جدی برای علم‌اند؛ زیرا آنها علم را از محتوای واقع‌نمای خود تهی کرده، نظریات علمی را چیزی جز برساخت ذهن اندیشمندان نمی‌دانند و در این صورت یافته‌های علمی هیچ ارتباطی با واقع نخواهند داشت (پیکاک، ۱۳۹۷، ص ۴۳-۴۵). با اینکه علم در پی شناخت طبیعت است، اصطلاحات علمی، توصیف دقیق و موبه‌موی ماهیت، ساختار و فرایندهای طبیعی نیست و زبان علم نمی‌تواند جهان

خارج را به طور تام و تمام کشف و توصیف کنند. پژوهش علمی به سبب بهره‌گیری از استعاره و الگوهای قابل بازنگری، گاه با خطا همراه است و این نشان می‌دهد علم از «واقع‌گرایی انتقادی» پیروی می‌کند نه از «واقع‌گرایی خام». فرایند پژوهش‌های علمی گرچه خطاپذیر است، قرار نیست همواره در محاصره نسبی‌گرایی، بافت اجتماعی یا حتی پوچ‌گرایی باشد و همین نکته نشان می‌دهد اساساً علم با رویکردهای پست‌مدرن مخالف است (همان، ص ۴۴-۴۷/۱۱۹-۱۴۰/۲۰۰۰، Peacocke). پیکاک نه تنها رویکرد پست‌مدرن‌ها را در علم نمی‌پذیرد، بلکه معتقد است علم و پژوهش علمی دژ مستحکمی در برابر ادعاهای پست‌مدرن است؛ فرایند پژوهش علمی و توجهی که در آن به واقعیت می‌شود و موفقیت‌هایی که علم حاصل نموده، نشان از بطلان رویکرد پست‌مدرن‌هاست (پیکاک، ۱۳۹۷، ص ۴۴-۴۶).

بعد از آنکه روشن شد علم از واقع‌گرایی و آن هم از واقع‌گرایی انتقادی پیروی می‌کند، پیکاک به الهیات و چالش‌های آن می‌پردازد و می‌کوشد این چالش‌ها را با توسل به علم رفع کند و الهیات علمی او نیز با چنین اقداماتی سر بر می‌آورد. الهیات در دوره مدرن و پست‌مدرن با چالش‌هایی همراه بود؛ لکن نوع این چالش‌ها در این دو دوره با هم متفاوت است. در دوره پست‌مدرن با وجود آنکه به الهیات اجازه داده شد به عنوان یک گفتمان پذیرفته‌شده و بافت‌مند اجتماعی در کنار نظام‌های فکری حضور یابد، یکی از چالش‌های الهیات در این دوره این بود که به آن اجازه نمی‌دادند ادعایی راجع به حقایق کلی جهان هستی داشته باشد؛ یعنی گزاره‌های الهیاتی در تعاملات اجتماعی پدید آمده و ارتباطی با خارج ندارد (همان، ص ۴۳). چنین نگاهی به دین و الهیات، همچون زهرآلودی است که باید از آن پرهیز کرد؛ زیرا وظیفه دین و الهیات همچون علم، کشف حقایق الهی و تأیید آنهاست (همان). از این رو الهیات نیز همچون علم باید واقع‌گرا باشد؛ زیرا هر دوی آنها در صدد کشف واقعیت‌اند. البته پرواضح است الهیات نیز

همچون علم از واقع‌گرایی انتقادی سود می‌برد؛ یعنی برای کشف واقعیت از زبان استعاره و مدل‌های قابل بازنگری استفاده می‌کند و به همین سبب ممکن است با خطا نیز مواجه شود؛ لکن این مواجهه با خطا دلیلی بر پذیرش رویکرد ضدواقع‌گرایانه در الهیات که پست‌مدرن‌ها ادعا می‌کنند، نیست (همان، صص ۲۸ و ۴۳). بنابراین یکی از معیارهای علمی شدن الهیات، پیروی از واقع‌گرایی علمی است و با توسل به آن، الهیات نیز می‌تواند در برابر تهاجمات ایستادگی نماید. بنابراین الهیات بر خلاف دیدگاه اندیشمندان پست‌مدرن و حتی برخی از الهی‌دانان (Lindbeck, 1984, pp. 16-24)، از واقعیت خارجی حکایت دارد نه اینکه باورهای الهیاتی هیچ ارتباطی با جهان خارج نداشته باشد.

## ۲) استنتاج بهترین تبیین

یکی دیگر از معیارهای علمی شدن الهیات از دیدگاه پیکاک که در زمره مرحله‌های صوری می‌گنجد، استفاده از روش استدلال مطلوب و معتبر در علم است. از دیرباز این سؤال مطرح است که علم از چه استدلالی در پژوهش خود استفاده می‌کند: استدلال استقرایی، قیاسی یا استدلال دیگر؟ از نگاه پژوهشگران، در گذشته علم از استقرا و قیاس استفاده کرده است (ر.ک: باریور، ۱۳۹۲، ص ۵۵ / لیدیمن، ۱۳۹۰، ص ۳۹-۴۰)؛ لکن امروزه «استنتاج بهترین تبیین» (Inference to the Best Explanation) جای آنها را گرفته است (McCain, 2017, p.1/ Murphy, 1997, pp.26-27/ Okasha, 2002, pp.29-32). پیکاک نیز معتقد است تنها روش نتیجه‌بخش علم، «استنتاج بهترین تبیین» است. بر اساس این استدلال، در تبیین یک پدیده باید فرضیه‌های متعددی ارائه شود و از میان این فرضیه‌ها فرضیه‌ای که بهتر از رقیبان دیگر بتواند آن پدیده را تبیین نماید، فرضیه صادق خواهد بود (Harman, 1965, p.89). از نظر پیکاک استنتاج بهترین تبیین از راهکارهای معقولی است که هم در زندگی روزمره و هم در پژوهش علمی مورد توجه و

استفاده قرار گرفته و امروزه به‌ویژه نزد فعالان و پژوهشگران طیف وسیعی از رشته‌های علوم طبیعی و علوم انسانی دارای ارجح بسیاری است (Peacocke, 2001, pp. 26-28). بدیهی است تمییز بهترین تبیین از میان تبیین‌های متعدد مشکل خواهد بود؛ از این رو پیکاک معیارهای احتمالی را برای این امر ارائه داده است (Peacocke, 2001, p.28/ Peacocke, 2000, pp.128-128):

۱. جامعیت (Comprehensiveness): بهترین تبیین آن است که تجارب و مشاهدات بسیاری را با کنارهم نهادن واقعیت‌های متکثر توجیه نماید.  
 ۲. سودمندی (Fruitfulness): بهترین تبیین غالباً و نه همیشه، مستلزم مشاهدات جدید و تأییدکننده است و گاهی امکانات مفهومی جدیدی را ارائه می‌دهد؛ از این رو بهترین تبیین، تبیینی موضعی (ad hoc) نیست که فقط یک هدف خاص را تأمین کند.

۳. باورپذیری و اقناع عمومی: بهترین تبیین باید قدرت باورپذیری و اقناع عمومی را داشته باشد و این امر زمانی روی خواهد داد که این تبیین با شناخت‌های زمینه‌ای و ثابت افراد متناسب و سازوار باشد.

۴. انسجام و هماهنگی درونی: بهترین تبیین نباید دارای تناقض درونی باشد.

۵. سادگی: بهترین تبیین باید عاری از پیچیدگی‌های بیش‌ازحد باشد و بتواند به صورت ساده پدیده مورد نظر را تبیین کند.

از نگاه پیکاک اگر الهیات بخواد دارای عقلانیتی قابل فهم و ارائه برای دیگران باشد، باید از استدلال رایج علوم یعنی استنتاج بهترین تبیین استفاده کند؛ چراکه این استدلال به بهترین نحو می‌تواند حقیقت رابطه میان طبیعت، انسان و خدا را کشف کند (Peacocke, 2001, pp.28-30). حال اگر عزم پیکاک بر آن است استنتاج بهترین تبیین را در الهیات به کار گیرد، این امر چگونه روی خواهد داد؟ الهیات می‌تواند برخی پدیده‌ها را تبیین کند؛ لکن انتخاب بهترین تبیین چه معنایی برای الهیات دارد؟ پیکاک در پاسخ می‌گوید:

بر اساس استنتاج بهترین تبیین، باورهای مسیحی تبیین‌های بالقوه برای پدیده‌ها هستند، آنها شرح می‌دهند چرا داده مشخصی نیاز به تبیین دارد و همچنین آنها واقعیات مشخصی را در رابطه با وجود انسان تبیین می‌کنند. اگر کسی به مسیحیت باور داشته باشد، باور خواهد داشت که مسیحیت بهتر از هر فرضیه دیگری داده‌ها را تبیین خواهد کرد. اما وظیفه مباحثه عقلانی آن است که ارزش تبیین‌های رقیب را از هر منبعی که باشند، حفظ کند و یک تبیین یا بیشتر را برگزیند که داده محل بحث را از دیگران بهتر تبیین می‌کند (Clayton & Knapp, 1996, pp.134-138).

با توجه به آنچه ذکر شد، پیروی از استنتاج بهترین تبیین در الهیات بدین معناست که نباید در حصار تنگ تبیین‌های خودش یعنی بهره‌گیری از مرجعیت کتاب مقدس و کلیسا محصور بماند و اگر الهیات با تبیینی برای پدیده مورد نظر روبه‌رو شد که از سوی حوزه‌های غیرالهیاتی همچون علم بر آمده بود و تبیین بهتری نیز برای آن پدیده ارائه می‌داد، باید آن را بدون هیچ‌گونه پیش‌داوری انتخاب نماید. اگر الهیات چنین رویه‌ای را در پیش بگیرد، باورهای دینی را در معرض ارزیابی بین‌الذهانی قرار می‌دهد و وارد فضایی می‌شود که مانند سایر رشته‌ها، با تمام یافته‌های بشری در ارتباط خواهد بود و همه پژوهشگران فارغ از اینکه مؤمن یا غیرمؤمن به آن باشند، می‌توانند از آن بحث کنند. به تعبیر دیگر، بهره‌گیری از استنتاج بهترین تبیین موجب دستیابی الهیات به یک عقلانیت فراگیری می‌شود که مورد قبول همه فضاها علمی است (Peacocke, 2001, pp.28-30).

#### ب) مرحله محتوایی الهیات علمی

مهم‌تر از مرحله صوری الهیات علمی، مرحله محتوایی آن است که بر اساس آن باورهای الهیاتی باید با تأثیر از جهان‌بینی علم مورد بازبینی قرار گرفته و به‌روزرسانی شود. از نگاه پیکاک، وضعیت فعلی الهیات مسیحی مطلوب نیست و الهیات مطلوب الهیاتی است که در پرتو علم مورد بازنگری واقع شود

(Peacocke, 2001, p.28-30/ Peacocke, 2000, pp.130-131). اولین شاخصه‌های الهیات کنونی در مسیحیت این است که بر کتاب مقدس به عنوان منبعی معتبر تکیه دارد. توسل به کتاب مقدس چنان است که گویی این کتاب سرروش غیبی است و می‌تواند مسائل امروزین ما را بدون هیچ مشکلی حل نماید. از نگاه پیکاک کتاب مقدس منبعی موثق و تکیه‌گاه خلل‌ناپذیر برای الهیات مسیحی نیست؛ زیرا کتاب مقدس مجموعه‌ای از کتاب‌هاست که در یک فرایند تاریخی به وجود آمده و بازبینی‌های مستمر و نقادانه‌ای از آن صورت گرفته است. یکی دیگر از شاخصه‌های الهیات کنونی از نگاه پیکاک این است که الهیات بر جامعه کلیسایی تکیه می‌کند و موضع کلیسا را در هر موضوعی فصل‌الخطاب می‌داند. چنین الهیاتی فقط می‌تواند جامعه دینی خودش را متقاعد سازد و در بهترین حالت، این الهیات، الهیات ایمان‌گرایانه خواهد بود. ویژگی نهایی الهیات مسیحی این است که بر حقایق بنیادینی متکی است که توسط استدلال عقلی محض و رویکردهای پیشینی اثبات می‌شود. این ویژگی‌ها یعنی اتکای الهیات به کتاب مقدس، آموزه‌های کلیسایی و حقایق پیشینی بیانگر ضعف جدی الهیات مسیحی است و بدین سبب، الهیات مسیحی الهیات قابل دفاعی نخواهد بود یا کاربرد آن تنها در فضای مسیحی خواهد بوده، خارج از فضای مسیحی، نه اعتباری خواهد داشت و نه توان اقناع. الهیات مطلوب از نگاه پیکاک الهیاتی است که به موارد زیر توجه کند:

- واقعیت‌های جهان و انسان که به وسیله علوم کشف شده‌اند.
- میراث ادیان دیگر.

از موارد گذشته آنچه بیشتر مورد توجه اوست، استفاده از علم است و توجه زیادی به میراث دیگر ادیان ندارد و صرفاً از یهودیت به سبب اشتراکاتی که دارند، بهره می‌برد. بنابراین اگر الهیات مسیحی به یافته‌های علمی و میراث یهودی و مسیحی تکیه کند، نیاز به یک بازبینی بنیادینی

در الهیات مسیحی خواهد بود تا باورپذیر، قابل دفاع و معقول شود (Peacocke, 2001, pp.32-33). آنچه پیکاک بر آن پافشاری می‌کند، این است که باید تمامی باورهای الهیاتی در پرتو یافته‌ها و نتایج قابل اعتنای علم بازنگری شوند. یکی از مهم‌ترین باورهای الهیاتی باور به وجود خداست و او به طور ویژه به شناخت خدا عطف توجه کرده و نشان می‌دهد چگونه باور به خدا باید در پرتو یافته‌های علمی مورد بازبینی و شناخت مجدد قرار گیرد.

یکی از نظریات علمی که به نظر می‌رسد تا حدی نمی‌تواند با خدا باوری سازگار باشد، نظریه تکامل د/روین است. بر اساس همین نگاه، برخی باور دارند دیدگاه‌های تکاملی در برابر نظریه خلقت مسیحی، چالش‌ها یا حتی خطرانی را برای باورهایی که مسیحیان به همراه خواهد داشت. اما در برابر آنها، پیکاک امیدوار است بتواند اثبات کند دیدگاه‌های تکاملی نه تنها خطرناک نیستند، بلکه در چشم‌انداز علمی سده بیست و یک می‌تواند محرک و مشوقی برای الهیات باشد و از همین مسیر الهیات به یک الهیات جامع و فراگیر تبدیل شود. پیکاک نظریاتی را که بزرگ‌ترین تهدید قلمداد می‌شد، بزرگ‌ترین فرصت می‌داند و درصدد است به وسیله آنها الهیات را از حصار تنگ و ایمان‌گرایانه پیشین به درآورد (Peacocke, 1999, pp.695-712). او همچنین الهیات فلسفی را معتبر نمی‌داند؛ زیرا این الهیات بر حقایق پیشینی متکی است که از طریق مبنایگرایی به دست می‌آید (پیکاک، ۱۳۹۷، ص ۵۷). پیکاک برای ارائه یک خداشناسی مطلوب، دست به بازبینی کلی می‌زند و برای این امر از علوم چون فیزیک، کیهان‌شناسی، ترمودینامیک و زیست‌شناسی به ویژه نظریه تکامل انواع استفاده می‌کند (Russell, 1991, pp.505-517). او از علم برای فهم و درک خدا و صفات او بهره می‌جوید و بر این باور است که باید تصورات، استعاره‌ها و مفاهیمی که حکایت از اهداف الهی دارند، در پرتو علم گسترش یابند. او این امر را برای

دستیابی به یک الهیات قوی و توانمند اجتناب‌ناپذیر می‌داند و می‌گوید اگر مسیحیان از این امر غافل شوند، خود را محصور یک جامعهٔ سرّی با ارتباطات درونی خواهند کرد (Peacocke, 2004, pp.413-429). در ادامه و به اجمال باورهای را پیکاک در پرتو یافته‌های علمی جدید به خدا نسبت می‌دهد، اشاره می‌کنیم:

- کثرت در وحدت (Diversity-in-unity) دارد و از غنای بی‌انتهای برخوردار است.
- تمام آنچه را هست، در بر می‌گیرد و در آنها حلول می‌کند، لکن وجودش بیش از اینهاست و به آنها ختم نمی‌شود (پانن تئیسیم).
- قادر مطلق نیست؛ زیرا خودش می‌تواند آن را محدود کند.
- علم مطلق ندارد؛ زیرا از آینده خبر ندارد و از نتیجه برخی رویدادها نیز به صورت احتمالی خیر دارد.
- آفریننده است که در جهان حلول کرده، جهان را از طریق فرایندهای طبیعی می‌آفریند.
- برخی رویدادهای طبیعی بر اساس قانون و برخی بر اساس تصادف رخ می‌دهند و خدا علت و منبع قانون و تصادف است تا نوآوری‌ها در طبیعت به وجود آید.
- به همراه فرایندهای خلاق جهان و تحت تأثیر آنها، رنج می‌برد (انکار تغییرناپذیری).
- از آفرینش هم لذت می‌برد و هم خوشنود می‌شود.
- در آفرینش خطر را به جان خریده است.
- با انسان از طریق اجزای سازنده جهان و با معنا و ارزش بخشیدن به الگوی خاص رویدادها، ارتباط برقرار می‌کند (Peacocke, 2001, pp.129-130/ Peacocke, 2004, pp.413-) (429/ Peacocke, 1978, pp.1-14).

برخی از این باورها تفاوت بنیادینی با باورهای سنتی مسیحی دارند؛ مانند محدودشدن علم و قدرت الهی، تغییر مستمر در خداوند به همراه تغییر در فرایندهای طبیعی، لذت بردن از آفرینش و غیره. در پایان گفتنی است پیکاک معتقد است دامنه چنین بازنگری‌ها باید شامل تمام باورهای مسیحی باشد، نه فقط باور به خدا (Peacocke, 2001, pp.32-33). بنابراین بر اساس این معیار، علمی‌شدن الهیات مسیحی در گروه بازبینی باورهای الهیاتی در پرتو یافته‌ها علوم طبیعی است.

#### ۴. بررسی الهیات علمی پیکاک

الهیات علمی پیکاک تفاوت بنیادینی با دیگر طرح‌های الهیات علمی که توسط توماس تورانس، آلیستر مک‌گراث، ننسی مورفی و ولفهارت پاننبرگ ارائه شده، دارد؛ زیرا -چنان‌که گذشت- پیکاک همچون الهی‌دانان مذکور می‌کوشد از روش‌ها و مبانی علم چون استنتاج بهترین تبیین و واقع‌گرایی در الهیات استفاده کند؛ اما آنچه او را از آنها متمایز می‌کند، این است او در این حد متوقف نشده، سعی می‌کند باورهای الهیاتی را با توسل به علم بازبینی و به‌روزرسانی کند. پیروی از چنین رویکردی، طرح پیکاک را با چالش‌های جدی‌تری نسبت به هم‌قطاران خود مواجه خواهد کرد؛ اما باید توجه داشت که پیکاک هم الهی‌دان است و هم زیست‌شیمیدان و نسبت به این حوزه از پژوهش‌های دینی دغدغه‌مند است و هم دارای شناخت مطلوب؛ از این رو با وجود مشکلاتی که ممکن است در طرح او وجود داشته باشد، نباید از نقاط قوت آن غافل شد. یکی از مهم‌ترین نقاط قوت طرح پیکاک این است که او کمر همت را در برابر نگرش‌های پست‌مدرن بسته و می‌کوشد نشان دهد چنین نگرشی با اهداف الهیاتی در تقابل قرار دارد. رویکرد پست‌مدرن نسبت به گزاره‌های دینی و غیرواقع‌نما قلمداد نمودن آنها، نه در میان ملحدان بلکه حتی میان الهی‌دان نیز پیروان سرسختی دارد. از میان الهی‌دانان می‌توان به «مکتب الهیاتی ییل» (Yale Divinity School) اشاره نمود که الهی‌دانانی

چون هانس فرای (Hans Frei)، پل هولمر (Paul Holmer)، دیوید کلسی (David Kelsey) و جورج لیندبک (George Lindbeck) (۱۹۲۳-۲۰۱۸) باورهای پست‌مدرن را بسط داد که به «پست‌لیبرالیزم» شهرت یافته‌اند (Mc-Grath, 2002, pp.39-41). از نگاه لیندبک که یکی از الهی‌دانان برجسته است، آموزه‌های دینی هیچ گزارشی را از جهان خارج ارائه نمی‌دهند و بدین سبب، معرفت‌بخش نیستند (Lindbeck, 1984, pp.16-24). پیکاک که پیامدهای منفی چنین دیدگاهی را به‌خوبی درک کرد، می‌کوشد این دیدگاه را نقد و ثابت کند الهیات نیز واقع‌گرا و در نتیجه معرفت‌بخش است؛ از این رو همه گزاره‌های الهیاتی به‌ویژه گزاره‌هایی که خداوند توجه دارند، باید از یک واقعیت خارجی که مستقل از انسان است، حکایت کنند. نکته دیگری که می‌توان به عنوان نقطه قوت طرح پیکاک دانست، حساسیت او در تبیین رابطه علم و دین است؛ او نه تنها به تعارض یا استقلال دین و علم رضایت نداده، حتی از دیدگاه‌هایی چون تعامل نیز عبور می‌کند. گرچه تعامل و گفت‌وگوی علم و دین می‌تواند تقریرهای قابل قبولی داشته باشد، او تقریر خاصی را مورد توجه قرار داده، بر این باور است دیدگاه تعامل و در قالب مدل «پل»، از دین سوء استفاده شده و گمان شده که طرف علم بر بنیان مرصوص و طرف الهیات بر بنیان متزلزل استوار است. نکته جالب توجه در اینجا آن است که او هر نگاهی را که به تزلزل جایگاه دین بینجامد و باعث شود علم یکه‌تاز میدان شود، بر نمی‌تابد و چنین نگاهی را تضعیف‌کننده فرهنگ بشری بلکه نابودگر حیات انسانی می‌داند. اما گذشته از نقاط قوت دیگری که می‌توان در طرح او یافت، این طرح با اشکالات جدی‌تری نسبت به الهی‌دانان دیگر مواجه است که به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مهم‌ترین و اساسی‌ترین اشکال طرح الهیات علمی پیکاک آن است که این الهیات در نهایت الهیاتی زودگذر و در معرض زوال است و زودگذری آن از دو جهت است: (۱) ابتدای آن بر یافته‌ها و نتایج علمی که نه از قطعیت

برخوردارند و نه از ثبات. ب) ابتدای آن بر روش‌ها و مبانی علمی که با وجود ثبات نسبی در مقایسه با یافته‌های علم، نوعی سیالیت و تغییر را تجربه کرده‌اند.

امروزه آن گونه که علم‌شناسان گزارش داده‌اند، اساساً در علم و نظریات علمی هیچ گونه یقین و قطعیتی یافت نمی‌شود (ر.ک: باربور، ۱۳۹۲، ص ۲۶۵/ چالمرز، ۱۳۸۹، ص ۷-۸)؛ حتی خود پیکاک نیز به این امر اذعان داشته، سبب آن را استفاده علم از استعاره و الگوهای قابل بازنگری می‌داند که گاه باعث خطا در پژوهش علمی می‌شود. علم اساساً به صورت مستقیم به خارج دسترسی ندارد و دسترسی او از پشت استعاره‌ها و الگوهای خطاپذیر ممکن است و همین نیز یقین علمی را دست‌نیافتنی می‌کند (پیکاک، ۱۳۹۷، ص ۴۴-۴۷/ Peacocke, 2000, pp.119-140). از سوی دیگر -چنان که گذشت- علم از استنتاج بهترین تبیین استفاده می‌کند و به اعتراف پژوهشگران نتیجه این استدلال احتمالی است؛ یعنی هیچ گاه یقین به بار نمی‌آورد و صرفاً نشان می‌دهد فرضیه‌ای که بهتر از رقیبان دیگر پدیده مورد نظر را تبیین کند، احتمال صدق بیشتری دارد (Psillos, 2009, p.183/ Schurz, 2008, p.202). حال اگر در علم و نظریات آن هیچ قطعیتی وجود ندارد، هر آینه باید منتظر بود نظریاتی مطرح گردند که احتمال صدق بیشتری نسبت به نظریات پیشین داشته باشد. بدین سبب تاریخ علم حاکی از یک تحول مستمر در یافته‌ها و نظریات علمی است و دانشمندان نظریاتی را ارائه می‌دهند که باور دارند خطابودن آنها روشن خواهد شد و در نتیجه کنار گذاشته می‌شوند (McGrath, 2004, p.28). در علم چه بسیار نظریات مهمی ارائه شده که به تعبیر توماس کوهن، به عنوان پارادایم حاکم بر پژوهش علمی قرار گرفته و سپس همه را تحت تأثیر خود قرار دادند، لکن امروز کنار گذاشته شده‌اند و هیچ اندیشمندی به سبب کنار گذاشته شدن آنها تأسف نمی‌خورد. نمونه بارز چنین پارادایم‌هایی را می‌توان در فیزیک

سنتی مشاهده نمود که با محوریت آرای نیوتون به پارادایم حاکم علم تبدیل شده بود، اما امروز با آمدن فیزیک جدید یعنی فیزیک نسبیت و کوانتوم خبری از آن نیست.

در میان فیلسوفان علم اختلافی در اینکه نظریات علمی تاریخ مصرف دارند، وجود ندارد و تنها اختلافی که میان آنها وجود دارد، این است که آیا با وجود یک مورد نقض نظریه ابطال می‌شود یا می‌توان همچنان آن نظریه را با وجود یک نقض حفظ کرد؟ کارل پوپر اساساً پیشرفت علم را در گرو حدس‌های شجاعانه و ارائه نظریه و سپس تلاش بی‌مهابا برای ابطال آنها می‌داند (smith, 2003, p.61). در این صورت ارائه نظریه و ابطال آن باید پیوسته صورت گیرد؛ لکن بر اساس دیدگاه فیلسوفان علمی چون لاکاتوش و کوهن نظریات علمی با وجود امکان زوال، به پارادایم یا برنامه پژوهش علمی وابسته‌اند و به راحتی کنار گذاشته نمی‌شود (کوهن، ۱۳۶۹، ص ۲۷ - ۲۸ / Lakatos, 1978, pp.47-48).

علاوه بر تغییرات مستمر در یافته‌های علمی، مبانی و استدلال علمی نیز در سیلان بوده و ممکن است تغییر پیدا کند. بنا بر ادعای فیلسوفان علم، علم سابقاً از استدلال قیاسی یا استدلال استقرایی استفاده کرده است؛ لکن امروزه به باور علم‌شناسان علم از استنتاج بهترین استفاده می‌کند و هیچ بعدی ندارد که با گذشت ایام، اندیشمندان استدلال دیگری را در پژوهش علمی مطلوب بدانند. از سوی دیگر بنا بر دیدگاه برخی فیلسوفان علم، بهره‌گیری از هر استدلالی مبتنی بر پارادایم حاکم و علم عادی است و با تغییر آنها ممکن است تغییر کند (کوهن، ۱۳۶۹، ص ۲۵). اما امر وقتی مشکل‌تر می‌شود که برخی دیگر از فیلسوفان علم بر این باور دارند که اساساً علم از هیچ روش خاصی بهره نمی‌گیرد (فایرابند، ۱۳۹۸، ص ۱۴۹ - ۱۶۰). در مورد واقع‌گرایی نیز که یکی از مهم‌ترین مبانی علم است، نمی‌توان اطمینان داشت که این مبنا پایدار است. «واقع‌گرایی علمی

کاملاً برانگیزاننده است] و می‌تواند مورد پذیرش باشد؛ اما کسی نمی‌تواند ادعا کند که صحت آن، چنان به نحو منطقی و بدون چون‌وچرا اثبات شده است که هر نوع تلاش برای انکار آن کار احمقانه‌ای به نظر خواهد رسید» (پوکینگهورن، ۱۳۹۶، ص ۲۲-۲۳). با توجه به این نکته حتی واقع‌گرایی منطقیاً اثبات نشده و انکار آن نیز نشانی از بی‌احتیاطی نیست. حتی امروزه با وجود روش‌هایی که فیزیک نظری در پیش گرفته که عمدتاً بر رویکرد پیشینی تکیه دارد، آینده علم خیلی قابل پیش‌بینی نیست.

بنابراین اگر یافته‌ها، مبانی و روش‌های علم در تحول‌اند، تکیه الهیات بر آنها الهیاتی موقت و زودگذر را نتیجه خواهد داد؛ به‌ویژه آنکه پیکاک تأکید دارد باورهای الهیاتی باید با یافته‌های علمی مورد بازنگری قرار گیرد و با توجه به آنکه تحول در نظریات نیز بسیار گسترده و سریع رخ می‌دهد، در هر دوره‌ای شاهد باورهایی در الهیات خواهیم بود که در دوره بعدی از بین خواهند رفت؛ برای نمونه خدای پیکاک اگر با فیزیک سنتی یعنی فیزیک نیوتونی مورد بازبینی قرار می‌گرفت، خدایی می‌بود که دخالت مستقیم ندارد و کاملاً جدای از جهان است؛ اما با ارائه نظریه تکامل و فیزیک جدید در قرن ۱۹ و ۲۰، او قایل به خدایی شده که حال در جهان است و همراه جهان تغییر می‌کند و رویدادهای زیراتمی را با قانون و تصادف راهبری می‌کند. قاعدتاً اگر این نظریات علمی تغییر پیدا کند، او باید باورهای خود را با نظریات به‌روزرسانی کند. بر خلاف دیدگاه پیکاک که معتقد بود بازبینی باورهای الهیات در پرتو باورهای علمی آن را به عقلانیت بین‌الذهانی می‌رساند، این بازبینی حتی اعتبار الهیات را نزد پیروان خود نیز سلب می‌کند. آیا فرد دین‌دار به باورهایی که هر آن ممکن است تغییر پیدا کند، می‌تواند دل ببندد؟ بدیهی است چنین نیست. از سوی دیگر هر دین آسمانی برای بیان حقایق و راه هدایت آمده و در این صورت نمی‌تواند برای بیان باورهای خود به دستگاهی خارج از خود که مشخص نیست تا چه حد با آن سنخیت

دارد، متکی باشد. به نظر می‌رسد اگر پیکاک گمان می‌کند منابع اصیل مسیحیت گرفتار تحریف شده که چنین برداشتی از سخنان او دارای شواهدی است (Peacocke, 2001, pp.32-33)، او باید در پی دینی باشد که از این جهت مشکلی ندارد، نه اینکه بخواهد دین تحریف‌شده را با دستگامی خارج از دین تقویت کند؛ از این رو اگر الهیات بخواهد بر یافته‌های متغیر و زودگذر علم تکیه کند، به سرنوشت الهیات طبیعی ویلیام پیلی (William Paley) (۱۷۴۳-۱۸۰۵) و نویسندگان رساله‌های بریجواتر (Bridgewater Treatises) گرفتار خواهد شد؛ زیرا مقبولیت آنها نیز با از بین رفتن فرضیات علمی از میان رفت (McGrath, 2001, p.49).

۲. علم از قرن ۱۶ در غرب شروع شد و با تلاش‌های اندیشمندانی چون گالیله، نیوتون و دکارت جایگاه خود را تثبیت کرد و به عنوان دستگام معرفتی بی‌بدیل خیلی از چشم‌ها را به خود خیره کرد. به تدریج خدمات عمومی آن نیز توده مردم را شیفته خود کرد و شاید بتوان ادعا نمود که علم کمتر از دو سده همان اعتباری را یافت که دین در قرون وسطی داشت. بسیاری از اندیشمندان سراسیمه به سمت بهره‌برداری از یافته‌ها و روش‌های آن رفتند و الهی‌دانان نیز با اندکی تأخیر، به این غافله پیوستند. یکی از سؤالات سرنوشت‌ساز در الهیات علمی پیکاک این است که چرا برای به‌روزرسانی باورهای الهیاتی و درآوردن الهیات از حصار تنگ ایمان‌گرایانه و رساندن آن به عقلانیت بین‌الذهانی، باید دست به دامان علم شد؟ چه اشتراکی میان علم و الهیات وجود دارد که تا به این حد باید الهیات خود را وام‌دار آن بدانند و باورهای خود را در پرتو نظریات آن جرح و تعدیل کنند؟ با وجود اشکالاتی که علم دارد، طرح این نکات به معنای طرد خدمات علم و بی‌اعتباری آن نیست. علم گرچه در شناخت و تبیین طبیعت توفیقات بسیاری داشته و زندگی انسان نیز تا حد زیادی به آن گره خورده است، سؤال این است آیا علمی که در قلمرو خود دارای چنین فتوحاتی بوده، می‌تواند الهیات و باورهای الهیاتی را تهذیب کند یا

اساساً چه ارتباطی با الهیات دارد؟ بدیهی است علم با وجود پیشرفت‌هایی که در عرصه شناخت طبیعت دارد، نمی‌توان آن را معیاری برای آزمون الهیات قرار داد؛ زیرا تفاوت‌های بسیاری میان الهیات و علم وجود دارد. پیکاک به چنین پرسش‌هایی توجهی نداشته است؛ گویا او نیز به سبب اینکه دستگاه علمی بر فضای فکری غالب شده، آن را دلیل کافی برای بازنگری الهیات می‌داند؛ اما واضح است که چنین نگرشی درست نیست. حتی اگر ما بپذیریم که علم هیچ نقصی ندارد، باز هم این سؤال وجود دارد که چرا باید معیار الهیات صحیح، علم باشد و با آن بازبینی شود.

۳. چنان‌که در بحث رابطه علم و دین از دیدگاه پیکاک گذشت، او رابطه آنها را اتحاد و یکپارچگی می‌داند و برای اثبات دیدگاه خود ضمن نقد دیدگاه‌های دیگر، به ضرورت وجود علم و دین در کنار هم برای رفع مشکلات دین تأکید داشته و سپس به برخی دیدگاه‌های اشاره می‌کند که بین علم و دین مشترک است (Peacocke, 1993, p.8). مسیری که او برای رسیدن اتحاد علم و دین پیموده، یعنی طرد دیدگاه استقلال و تعارض، ضرورت علم و دین برای حیات انسانی و وجود دیدگاه مشترک میان آنها درست به نظر می‌رسد؛ اما مقصد و مقصود او چنین نیست. همه آنچه او مهیا کرده، نتیجه نمی‌دهد که علم و دین متحدند. علم دارای موضوع و هدف خاصی است و برای رسیدن به آنها روش‌های خاصی را در پیش می‌گیرد. الهیات نیز همین‌گونه است و با این حال آنها می‌توانند به یکدیگر کمک کنند و در برخی موارد اشتراکاتی داشته باشند؛ اما نباید وجود این همکاری و اشتراکات، دلیلی بر عدم توجه به افتراقات آنها باشد. خیلی از مسائل در علم مطرح می‌شود که هیچ ارتباطی با دین ندارد و از سوی دیگر، بسیاری مباحث دینی نیز هیچ ارتباطی به علم ندارد. بنابراین یکپارچه قلمداد کردن علم و دین هیچ دلیل پذیرفتنی ندارد و شاید همین دیدگاه باعث شده است او تلاش کند باورهای الهیاتی را در پرتو علم بازبینی کند.

۴. به نظر می‌رسد یکی از دلایلی که پیکاک علم را ابزار بازبینی الهیات قرار می‌دهد، این است که علم از نگاه او جایگاهی مشابه یا فراتر از دین در نگاه یک فرد دین‌دار است. او نه تنها علم را معرفت معیارین در شناخت طبیعت می‌داند، بلکه معتقد است علم در جست‌وجوی معنویت نیز انقلاب ایجاد کرده است و به همین سبب به خود اجازه می‌دهد الهیات را با آن به روزرسانی کند. اما بر خلاف دیدگاه او، اندیشمندان دیگر بر این باورند علم بسیاری از مسائلی را که مستقیماً به موضوع خودش مرتبط است، از تبیین آن عاجز است؛ علم به سؤال از مبدأ جهان که سالیانی است فیزیک‌دانان در آن مشغول به کارند، پاسخی درخور نداده و اساساً برای آن پاسخی نخواهد داشت (Margenau, Henry & Varghese, Roy Abraham, p.123).

یکی از اختر فیزیک‌دانان می‌گوید هیچ اطلاعی از زمانی که عمر جهان کمتر از ۳ دقیقه بود، نداریم و اساساً نمی‌توانیم با ارائه نظریات به آن دست پیدا کنیم (ibid, pp.46-47). بنابراین فیزیک به عنوان یکی از علوم دقیق، حتی از پاسخ‌دادن به مسائل بنیادین خود نیز ناتوان است. البته ضعف علم در تبیین پدیده‌ها، منحصر به این مورد نیست و از دیدگاه فیزیکدانان معاصر چون ماکس پلانک، نیلز بور، شرودینگر و هایزنبرگ آغاز حیات و شعور از پدیده‌هایی هستند که علم نمی‌تواند آنها را تبیین کند (گلشنی، ۱۳۹۸، ص ۴۴). حال اگر وضعیت علم نسبت به مسائل اصلی خودش این گونه است، چه انتظاری از علم وجود دارد تا بتواند الهیات را از باورهای نادرست بی‌پالاید. علم چگونه می‌تواند انسان را در جست‌وجوی معنویت کمک کند یا در راه‌های جست‌وجوی معنویت انقلاب به وجود آورد، در حالی که از تبیین اولیات معنویت عاجز است؟

۶. هدف پیکاک از بازبینی باورهای الهیاتی توسط علم رسیدن به عقلانیت بین‌الذهانی بود؛ ولی این کار به بهای از دست رفتن باورهایی درباره خداوند انجام شد که ادیان ابراهیمی آنها را پذیرفته بودند؛ باورهای چون قدرت

مطلق، علم مطلق، تغییرناپذیری و ... که پیکاک با کنار گذاشتن آنها نمی‌تواند به آن عقلانیت مورد ادعای خود دست یابد و حتی الهیات او از نگاه پیروان مسیحی نیز بی‌اعتبار خواهد بود.

۷. توصیف و تبیینی که پیکاک از الهیات مسیحی دارد، فارغ از اینکه درست است یا نه، دارای انسجام نیست؛ زیرا او الهیات مسیحی را ایمان‌گرایانه می‌داند که تبیین‌های آن فقط می‌تواند در چارچوب مسیحی اقناع‌کننده باشد؛ لکن او اذعان می‌کند که الهیات مسیحی از کتاب مقدس، کلیسا و عقل استفاده می‌کند. حال اگر الهیات از عقل و رویکردهای عقلی استفاده می‌کند، دلیلی بر این است که بر خلاف نگاه او، این الهیات ایمان‌گرایانه نیست؛ زیرا پیروی از رویکردهای عقلانی نشان می‌دهد الهیات فقط به مرجعیت کتاب مقدس و کلیسا توجه نداشته و از عقل که عقلانیت بین‌الذهانی را ارائه می‌دهد، سود جسته و توان اقناع‌کنندگی آن از چارچوب مسیحی فراتر می‌رود.

### نتیجه‌گیری

الهیات علمی را می‌توان یکی از مصادیق تبدیل تهدید به فرصت دانست؛ البته در اینکه تا چه اندازه‌ای توانسته است موفق باشد، محل تأمل است. بر اساس این شاخه از الهیات، چالش‌هایی را که در دوره جدید متوجه الهیات شده که برخی از آنها نیز از سوی علم بوده، با تمسک به مبانی، روش‌ها و یافته‌ها علمی می‌توان پاسخ داد و از باورهای الهیاتی دفاع کرد. آرتور پیکاک از الهی‌دانان است که با اذعان به جایگاه علم، در صدد است در همین مسیر ایفای نقش کند. الهیات مسیحی از نگاه او به سبب توسل به کتاب مقدس، جامعه کلیسایی و رویکرد پیشینی، در موضع ضعف قرار دارد و سخن او فقط برای پیروانش مسموع است و خارج از چهارچوب مسیحیت گوشی برای شنیدن آن وجود ندارد. او حل مشکل را در این می‌بیند که باید زلف الهیات

را به دستگاهی گره بزند که جایگاه بی‌بدیلی در فضای فکری غرب دارد و آن دستگاهی نیست جز علم. از دید او الهیات باید برای بیرون آمدن از حصارهای که خودش را در آن محبوس کرده، از استدلال علمی یعنی استنتاج بهترین تبیین استفاده کند و در این مسیر به تبیین‌های ادیان دیگر و به‌ویژه علم توجه نشان دهد. الهیات همچنین برای مقابله با نگرش‌های مخرب پست‌مدرن، همچون علم از واقع‌گرایی بهره برد؛ اما همه اینها صرفاً در مرحله صوری الهیات علمی اوست و مرحله مهم، مرحله محتوایی است. در واقع آنچه می‌تواند عقلانیت الهیات را بین‌الذهانی کند، این است که باورهای الهیاتی در پرتو یافته‌های علمی بازمینی و به‌روزرسانی شوند. نظریات علمی مانند تکامل و علوم می‌چون فیزیک و کیهان‌شناسی و ترمودینامیک فرصت‌های بسیاری را برای الهیات فراهم آورده‌اند که شایسته نیست آنها را از دست بدهیم. هر باور الهیاتی همچون باور درباره خدا، باید با این علوم هماهنگی داشته باشد و به همین سبب، نگاه پیکاک به خدا با یافته‌های این علم سازگارتر است تا باورهای سنتی مسیحی. یکی از مهم‌ترین اشکالات الهیات علمی پیکاک با وجود نقاط قوتی که دارد، این است که یافته‌های علمی نه قطعی‌اند و نه از ثبات برخوردارند؛ یعنی هر دوره از تاریخ علم را که مورد توجه قرار دهیم، مشاهده خواهیم نمود که برخی از نظریات مورد متن پژوهش علمی است؛ لکن در دوره دیگر به حاشیه رفته و نظریه دیگری جای آن را گرفته است. این نکته نسبت به استدلال و مبانی علم نیز صادق است. با وجود این توسل به علم و ارائه الهیات علمی، الهیاتی زودگذر و موقت را به بار خواهد آورد که نه مطلوب دین‌دار است و نه جامعه مسیحی می‌تواند آن را با آسودگی خاطر بپذیرد. علاوه بر آن، مباحثی که او راجع به اتحاد علم و دین داشته است، چنین ادعایی را ثابت نمی‌کند.

## منابع

- باربور، ایان (۱۳۹۲). *دین و علم*. ترجمه پیروز فطوریچی، چ ۱، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه.
- پوکینگهورن، جان (۱۳۹۶). *علم و دین در جست‌وجوی حقیقت*. ترجمه میلاد نوری و رسول رسولی‌پور، چ ۱، تهران: انتشارات حکمت.
- پیکاک، آرتور رابرت (۱۳۹۷). *در جست‌وجوی خدا: غایت کاوش‌های بشری*. ترجمه علی بازیاری شورابی، چ ۲، تهران: انتشارات سبزان.
- چالمرز، آلن اف (۱۳۸۹). *چیستی علم*. ترجمه سعید زیباکلام، چ ۱۱، تهران: انتشارات سمت.
- فایرابند، پل (۱۳۹۸). *چگونه باید از جامعه در برابر علم دفاع کرد*. ترجمه شاپور اعتماد، در: *فرهنگ و تکنولوژی (ارغنون)*، چ ۴، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
- کوهن، توماس (۱۳۶۹). *ساختار انقلاب‌های علمی*. ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات سروش.
- گلشنی، مهدی (۱۳۹۸). *خدا باوری و دانشمندان معاصر*. چ ۴، تهران: کانون اندیشه جوان.
- لیدیمن، جیمز (۱۳۹۰). *فلسفه علم*. ترجمه حسین کرمی، چ ۱. تهران: انتشارات حکمت.
- Barbour, Ian G. (2008). Remembering Arthur Peacocke: A Personal Reflection. *Zygon*, 43 (1), 89-102.
- Clayton, and S. Knapp (1996). Rationality and Christian Self-Conceptions. in: *Religion and Science: History, Method, Dialogue*, W.M.Richardson and W. J. Wildman (eds), London and New York: Routledge.
- Harman, Gilbert H. (1965). The Inference to the Best Explanation. *The Philosophical Review*, 74 (1), 88-95.
- Lakatos, Imre (1978). *The methodology of scientific research programs*. Cambridge: Cambridge university press.
- Lindbeck, George A. *The nature of doctrine: Religion and theology in a postliberal age*. Philadelphia: Westminster John Knox Press.
- McCain, Kevin & Ted Poston (2017). Best Explanations: An Introduction. in: *Best Explanations: New Essays on Inference to the Best Explanation*, Kevin McCain and Ted Poston (eds), Oxford: Oxford University Press.
- McGrath, Alister E. (2000) *A Scientific Theology*. Vol.2, Michigan: T&T Clark International.
- McGrath, Alister E. (2001). *A Scientific Theology*, Vol.1, London & New York: T&T Clark International.
- McGrath, Alister E. (2004) *The Science of God*. London: T&T Clark, 2004
- Murphy, Nancey C. (1997). *Reconciling theology and science: A radical*

- reformation perspective*. Kitchener: Pandora Press.
- Okasha, Samir (2002). *philosophy of science*. Oxford & New York: Oxford UNIVERSITY PRESS.
- Pailin, David A. (1991). Theology for a Scientific Age. Being and Becoming-Natural and Divine, By Arthur Peacocke, *The Journal of Theological Studies*, 42 (2), 814-819.
- Peacocke, Arthur R. (1987). Creation, Humanity & God. *Journal of Beliefs and Values: Studies in Religion & Education*, 8 (1), 1-14.
- Peacocke, Arthur R. (1993). *Theology for a scientific age: being and becoming--natural, divine, and human*. Minneapolis: Fortress Press.
- Peacocke, Arthur R. (2000). Science and the future of theology: Critical issues. *Zygon*, 35 (1), 119-140.
- Peacocke, Arthur R. (2001) *Paths from science towards God: The end of all our exploring*. Oxford & newYork: Oneworld Publications.
- Peacocke, Arthur R. (2004). The End of all our Exploring in Science and Theology. *Zygon*, 39 (2), 413-429.
- Peacocke, Arthur R. Biology and a Theology of Evolution. *Zygon*, 34 (4), 695-712.
- Psillos, Stathis (2009). *Knowing the Structure of Nature: Essays on Realism and Explanation*. London: Palgrave Macmillan.
- Putnam, Hilary (1982). Three kinds of scientific realism. *The Philosophical Quarterly*, 32 (128), 195-200.
- Russell, Robert John (1991). The theological-scientific vision of Arthur Peacocke. *Zygon*, 26 (4), 505-517.
- Schurz, G. (2008). Patterns of abduction. *Synthese*, (164), 201-234.
- Smedes, Taede A. (2012). Arthur Peacocke. in: *The Blackwell companion to science and Christianity*, Stump, James B., and Alan G. Padgett (eds), Malden: John Wiley & Sons.
- Smith, Peter Godfrey (2003). *Theory and reality: an introduction to the philosophy of science*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Stenmark, Mikael (2010). Ways of relating science and religion. in: *Cambridge Companion to Science and Religion*, Peter Harrison(ed), New York: Cambridge University Press.
- Margenau, Henry & Varghese, Roy Abraham (1992). *Cosmos, Bios, Theos*. La Salle, Illinois: Open Court.